

تاریخ اسلام

شرح حال و زندگی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

(۹)

بخش چهارم سخنرانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد

نویسنده:

علی ریخته‌گر زاده تهرانی

نام جزوه : تاریخ اسلام - شرح حال و زندگی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (۹)

موضوع : بخش چهارم سخنرانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد

نویسنده : علی ریخته گرزاده تهرانی

ناشر : دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

آدرس : تهران، خیابان جمهوری اسلامی، مسجد هدایت

تلفن : ۰۲۴-۳۳۹۰۷۰۲۴ - ۰۲۱ - نمابر : ۳۳۳۹۲۶۲۳ - ۰۲۱

صندوق پستی : ۵۹۵ - ۱۱۵۵

آدرس وب سایت : www.hedayatgar.ir

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴.....	بخش باقی مانده از سخنرانی حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۴.....	در جمع بانوان مدینه
۸.....	عیادت شیخین از فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
۹.....	عباس عموی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> به قصد عیادت حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> به خانه اش می رود
۱۸.....	حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> برای عیادت با پروردگار آماده می شود
۲۱.....	وصایای حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۲۶.....	شوق دیدار
۴۴.....	بعد از وفات
۴.....	مراسم تغسیل و تکفین
۴۸.....	خودآزمایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخش باقی مانده از سخنرانی حضرت زهرا علیها السلام

در جمع بانوان مدینه

... ﴿بُئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾

این جمله نیز قسمتی از آیه ۵۰ از سوره‌ی مبارکه کهف است که می‌فرماید: آن هنگام که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید همه سجده کردند جز شیطان که از گروه جنّ بود، پس از فرمان پروردگارش سرپیچید و فاسق شد، آیا شما او و فرزندان او را به عنوان سرپرستان خود به جای خدا انتخاب می‌کنید در حالی که آنان دشمنان شمایند؟ ظالمان چه بد بدلی را برگزیده‌اند.

«إِسْتَبْدُوا وَاللَّهُ الذَّنَابِي بِالْقَوَادِمِ وَالْعَجَزَ بِالْكَاهِلِ»

تشبیه در کلام، همیشه تأثیر عجیبی در نفوس و ارواح می‌گذارد و معنی را به ذهن نزدیک می‌کند، حضرت صدیق علیه السلام در این عبارت، امت را به پرنده‌ای تشبیه فرمود، و رهبر یا رهبری را به بال‌های آن. چون پرنده جز به

وسيله‌ی دو بال خویش نمی‌تواند پرواز کند. بال، از دو پَرِ بزرگ تشکیل شده است که به آن‌ها «قوادم» گویند، زیر این ده پَرِ بزرگ، ده پَرِ کوچک است که به آن‌ها «خوافی» گفته می‌شود، در محل دُم پرنده نیز پرهائی است که «دُنابی» گفته می‌شود.

پیشرفت پرواز به «قوادم» یعنی پره‌ای بزرگ بال بستگی دارد، پرواز جز بدان‌ها امکان‌پذیر نیست، زیرا همچون موتورهای قوی که در زیر بال هواپیما کار گذاشته شده است و هواپیما به وسیله‌ی آن‌ها از زمین ارتفاع می‌گیرد و در هوا به حرکت درمی‌آید. بنابراین اگر «قوادم» (یعنی پره‌ای بزرگ بال) یک پرنده بریده شود، با «خوافی» (یعنی پره‌ای کوچک بال) یا با «دُنابی» (یعنی پره‌ای دُم) قادر به پرواز نخواهد بود، لذا هیچگاه «دُنابی» جایگزین «قوادم» نخواهد گردید چرا که توانایی حمل جسم پرنده و از زمین‌کندن آن را نخواهد داشت.

«وَالْعَجْزُ بِالْكَاهِلِ» «عَجْز» یعنی آخر و پایان هر چیز و در مورد انسان به بین دو ران و باسن عَجْز گویند، «کاهل» نیز به بین دو کتف و شانه‌ی انسان گفته می‌شود، «کاهل» قوی‌ترین محل در بدن انسان است برای حمل بار و به عکس «عَجْز» ضعیف‌ترین عضو انسان است برای حمل بار.

مقصود حضرت از این دو (واژه) شاید این باشد که مردم کارهای خطیر و مهم و منصب‌ها و مقامات حسّاس را که از جمله مسئله «رهبری» و زمامداری

را به دست کسی سپرده‌اند که چون توانائی انجام آن را ندارد، شایستگی هم ندارد، زیرا آنچه لازمه‌ی به عهده گرفتن کار مهمی مانند زمامداری است علم و عقل و تدبیر است که در متصدیان امور فعلی نیست و آن‌ها را در حل مشکلات مردم بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توفیقی نمی‌تواند باشد زیرا این مقام را از صاحبان لیاقت و بصیرت سلب کرده‌اند.

اینان در «غدیر خم» به امر خدای متعال و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، با اختیار و آزادی با علی عَلِيٌّ بیعت کردند، ولی عهد شکستند و بیعت خود را فراموش کردند و با کس دیگری که از لحاظ علم، شرف، فضیلت، سابقه در اسلام، جهاد، دلیری، پارسایی، بخشندگی و بزرگواری هیچگاه با علی بن ابیطالب عَلِيٌّ قابل مقایسه نبودند، بیعت کردند.

«فَرَعَمَّا لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»

دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای آنان ذلت و خواری می‌طلبید یعنی به خاک مالیده شدن بینی‌هایشان را چرا که آنان، کسانی هستند که می‌پندارند راه درست را یافته‌اند و در رفتارشان مصلحند، حال آنکه تبهکارانی بیش نیستند.

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنَّ لَا يَشْعُرُونَ»

آیا ممکن است که شخص منحرف بداند که در راه انحراف قدم می‌نهد یا برعکس، گمان دارد که راه یافته است و به عدالت و بر صراط مستقیم حرکت می‌کند و تنها او بر حق است و دیگران بر باطل، در چنین حالتی مسلماً دلیل و



برهان در وی تأثیری نخواهد بخشید، این عبارت حضرت، اقتباس از دو آیهی قرآن است:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱

آیا شما را به زیانکارترین افراد آگاه کنم؟ آنان کسانی هستند که تلاششان در زندگی دنیا گم شد در حالی که با خود گمان می‌کردند صاحب بهترین کرده‌هایند، و همچنین آیه بعد که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾^۲

وقتی به آنان گفته می‌شود در زمین فساد نکنید، گویند که ما مصلحانیم، بدانید که آنان خود تبه‌کارانند ولی درک نمی‌کنند، آنگاه در دنبال سخنان خویش به آیهی دیگری از قرآن کریم استشهاد جستند که با این سخنان مناسبت کاملی داشت، «وَيُحِبُّهُمْ» وای بر آنان، و سپس کلام پروردگار را تلاوت فرمودند:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۳

۱. سوره کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. سوره بقره، آیات ۱۱ و ۱۲.

۳. سوره یونس، آیه ۳۵.

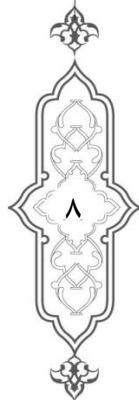
آیا آن کس که خود، راهش را یافته (و از سوی پروردگار هدایت شده) و به او سمت هدایت خلق داده شده و مردم را به سوی حق راهنمایی می‌کند شایسته‌ی آن است که مورد تبعیت قرار گیرد یا آنکه راه را نیافته، ابتدا باید خود او هدایت شود؟ پس شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟

این آیه شریفه به بحث هدایت اشاره دارد و مقایسه بین آن کس که به راه حق راهنمایی می‌کند و مردمان را رهنمون می‌گردد و آن کس که هنوز، خود راه را نیافته و نیازمند راهنمایی است بخواهد دیگران را به راه صحیح راهنمایی کند، کدام یک از این دو دسته شایسته‌ی پیروی‌اند؟ و کدام یک از این دو شایسته است که رهبر و پیشوای امت باشد؟

در اینجا حضرت صدیقه ع از این مقایسه می‌خواهد بفرماید که مسلماً حضرت امیرالمؤمنین ع انسانی است که علماً و از نظر فضیلت و عقل کامل است و مواهب فراوانی از سوی خداوند متعال به او افاضه گردیده است، چنین شخصیتی شایسته‌ی پیروی و لایق زمامداری است، نه افرادی که در هیچ یک از جهات علم و عقل و تدبیر و دیگر لوازم زمامداری با آن حضرت قابل مقایسه نیستند، تاریخ هم جانب کمال حضرت امام علی ع و هم جانب نقص دیگران را دقیقاً ضبط کرده است.

«أَمَّا لِعَمْرِي لَقَدْ لَقِحتَ»

میکروب‌هایی که در بدن انسان به وجود می‌آید و بیماری‌های سختی را ایجاد می‌کند، ابتداءً از میکروب شروع می‌شود که در خون وارد شده و آنگاه



تولید مثل می‌کند و فراوان می‌شود و با حمله‌ی به گلبول‌های سفید و قرمز باعث ایجاد عفونت‌های فراوان در انسان می‌گردد، در این صورت است که بیماری حصبه و وبا و غیر آن به وجود آمده و تمام بدن را می‌گیرد. حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ در این جمله می‌فرماید: به جانم سوگند که نطفه‌ی این فساد بسته شده و آن میکروب اولیه به وجود آمده، ریشه‌ی فتنه در امت اسلامی شکل گرفت و در حال پخش شدن است.

«فَنَظْرَةٌ رِيْثَمَا تُنْتَجُ»

پس منتظر باشید تا میکروب‌های فتنه در پیکر جامعه‌ی اسلامی انتشار یابند چون پس از آنکه در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ احکام ممتاز و نورانی اسلامی بر جامعه حکم می‌راند به جای آن‌ها احکامی آمده است برخاسته از هوا و هوس و آراء شخصی و بدین ترتیب بدین گونه مفاهیم دگرگون می‌شود و معیارها تغییر می‌کند.

«ثُمَّ اِخْتَلَبُوا مِلْءَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْبًا»

زمانی که شتر ماده، وضع حمل می‌کند از سینه‌اش شیر دوشیده می‌شود، ولی وقتی باردار شد به جای شیر از سینه‌اش خون سرازیر می‌گردد، یعنی بعد از این کشتارها و خون‌ریزی‌ها فراوان می‌شود. اسلامی که دین امن و امان و زندگانی و سلامت و عافیت است هنگامی که مفهومش قلب و دگرگونه شد آنگاه به دین آدم‌کشی و هلاکت و نابودی انسان‌ها تبدیل می‌شود.



تاریخ اسلام پُر است از تیره‌روزی‌ها و کشتارهایی که به وجود آمد و با تغییری که آنان در مسیر حکومت قرار دادند چه نابسامانی‌ها به بار آورد.

یک نمونه: مورّخان ذکر کرده‌اند که عثمان بن عفّان، اعمالی خلاف قرآن و سنّت مرتکب شد مسلمانان او را بر آنچه کرده بود سرزنش کردند ولی او از آن کارهای خلاف باز نایستاد بلکه در عوض از ضرب و سبّ و تهدید و زور و قدرت استفاده کرد، این اعمال او باعث جنبش عمومی گردید، عایشه نیز مردم را رویاروی او تحریک می‌کرد، در این کار طلحه و ابن العاص او را یاری می‌کردند تا سرانجام، عثمان به قتل رسید. جالب اینکه همان کسانی که مردم را علیه عثمان می‌شوراندند به خون‌خواهی او قیام کردند، عثمان در مدینه کشته شده بود، ولی این گروه به بصره رفتند و در آنجا خون عثمان را طلب می‌کردند در حالی که بین مدینه و بصره بیش از یک هزار کیلومتر فاصله است، آتش جنگ را در آنجا برافروختند و در خود بصره بیش از ۲۵۰۰۰ نفر انسان به خاک و خون غلطیدند.

سپس معاویه به خون‌خواهی عثمان قیام کرد، به دنبال این قیام در منطقه‌ی سوریه نزدیک شهر حلب در محلّی به نام «صفین» جنگ برپا شد وقتی که جنگ آرام گرفت ۹۰۰۰۰ نفر کشته بر جا افتاده بود، به دنبال این واقعه، مسئله‌ی «نهروان» پیش آمد که در آن نیز ۴۰۰۰ انسان به قتل رسیدند، آنگاه «بسر ابن اوطاة» از سوی معاویه از شام خارج شد و به سوی مکه و مدینه و یمن حرکت کرد و در سر راه خود تا توانست آدم کشت تا حدّی که از شیعیان یمن و غیر آن ۳۰۰۰۰ نفر به قتل رسانید.

جمع ارقام فوق به ۱۴۹۰۰۰ کشته می‌رسد، گذشته از مجروحان، بیوه‌زنان و یتیمانی که از این کشتگان به جای مانده بودند و مسائل تأسّف‌بار فراوان، غیر از خون‌هائی که بر زمین ریخته شد و چشمانی که در سوگ عزیزان خود به اشک نشست و قلب‌هائی که آتش گرفت و ناله‌ها و اندوه‌هائی که زندگی را از همه سو به جهنّم تبدیل کرد. تمام این وقایع در طیّ چهار سال انجام پذیرفت.

آیا بدبختی‌ها و رنج‌ها در همین جا خاتمه یافت؟ خیر آنقدر حوادث و کشتارها و خونریزی‌ها به وقوع پیوست که تن انسان از شنیدن و خواندنش به لرزه می‌افتد.

آری حضرت صدیقّه طاهره عَلَيْهَا السَّلَام همچنان از فجایع و زشتی‌هائی که در انتظار امت اسلامی بود و در کمین آنان است سخن می‌گوید، این‌ها خبر دادن از غیب نیست بلکه خبرهائی از نتایج اعمال و عواقب آن‌ها است، زیرا وقتی پزشکی حاذق با انسانی که اصول بهداشت را در خوردن و آشامیدن و تنفس مراعات نمی‌کند و موادّ مضرّ و زیان‌آور مصرف می‌کند برخورد می‌کند، او را به سرنوشت تاریکی که در انتظار اوست، هشدار می‌دهد و نیز امراض خطرناکی که حیات او را در خطر می‌اندازد، گوشزد می‌نماید.

به همین گونه حضرت صدیقّه عَلَيْهَا السَّلَام به چنین اجتماعی که این مردمان کوتاه‌فکر به دست خویش برای خود ساخته و با سوء انتخاب خود رهبری

ناصالح برای جامعه برگزیده‌اند می‌نگرد و عواقب سوء و سرنوشت دردناک
امت اسلامی را که به برکت چنین زمامداری بدان دچار خواهند شد آشکارا
می‌بیند و می‌فرماید:

«وَذُعَافًا مُّمْتَرًا مُبِيدًا»

به جای شیر، خون و زهر تلخ و مهلک بدوشید.

مقصود آن است که یقین بدانید نتایج زشت و ناگواری که زشتی آن، اسلام و
مسلمانان را در بر خواهد گرفت. در انتظار شماست از قبیل مصیبت‌ها و
بدبختی‌هایی که بر سر مسلمانان فرو بارید.

«هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَيُعْرَفُ الْبَاطِلُونَ غِيبًا مَا أُسِّسَ الْأَوَّلُونَ»

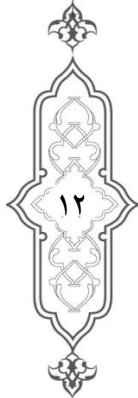
در چنین حالتی ضرر و زیان اهل باطل آشکار می‌شود، و آیندگان نتایج
اعمالی را که پیشینیان بنیان نهاده‌اند خواهند دانست.

«ثُمَّ طِيبُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا»

وقتی گفته می‌شود «طِيبْ نَفْسًا» یعنی از اضطراب و ناراحتی در امان
باش و راحت شو. این مانند آن است که به یک ستمگری بگویند چشمت روشن
یا خوشا به حالت و امثال این‌ها که منظور گوینده کاملاً به عکس کلماتی
است که می‌گوید.

«وَأَطْمَأْنُونُوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا»

یعنی خیال و قلب‌تان از فتنه‌هایی که در پیش است آرام گیرد، اینجا نیز



از مواردی است که عکس آن مورد نظر است زیرا قلب انسان از اینکه بشنود
فتنه‌ای در پیش است هیچ‌گاه آرام نخواهد گرفت و وقتی واقعاً آرامش دارد
که پیش‌بینی امنیّت و سلامت داشته باشد.

«وَأُبَشِّرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ وَ سَطْوَةٍ مُعْتَدٍ غَاشِمٍ»

در این عبارت، حضرت از سخن پروردگار الهام گرفتند آنجا که می‌فرماید
«آنان را به عذاب دردناک بشارت ده» می‌فرماید پس از این، مردم را به
شمشیر برآن و حمله‌ی متجاوز ستمکار مژده دهید.

«وَهَرَجٍ شَامِلٍ وَ اسْتِبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ»

هرج، یعنی فتنه و اختلال امور و اختلاف میان مردم و استبداد، یعنی
دیکتاتوری و عمل بر خلاف معیارها و خارج از هر ضابطه‌ای اعمّ از نظام و
قانون و شریعت. در دنبال سخن قبل می‌فرماید: مردم را بشارت دهید به
فتنه‌ها و اختلاف فراگیر و دیکتاتوری ستمگران.

«يَدْعُ فَيْئَكُمْ زَهِيداً»

این استبداد یا شمشیر برآن و... باعث خواهد شد که پس از این بهره‌ی
شما از درآمدهای اقتصادی بسیار کم و ناچیز باشد.

«وَجَمْعَكُمْ حَصِيداً»

حصید، یعنی درو شده، می‌فرماید حکومتی که بر شما فرمان می‌راند و در
غنائم و اموال شما بر اساس خواسته‌های خویش تصرف می‌کند و آن‌ها را به

سوی خود می‌کشد و منافع و غنائم را به مقدار فراوان به خود اختصاص می‌دهد، به شما جز اندکی نخواهد رسید و جمع شما را نیز با شمشیرهای خود درو خواهد نمود.

این همه خبر از آینده‌ی تاریک و ظلمانی است که در کمین مسلمانان است و بدبختی‌ها و مصائبی که بر آن‌ها فرود خواهد آمد و بیچارگی‌هایی که بر سر آن‌ها فرو خواهد ریخت.

اگر بخواهیم در اینجا آنچه از ظلم و جور و فشار و زور و خشونت و سنگدلی و استبداد و گرفتن املاک و خونریزی و کشتن بی‌گناهان به دست حکام جور بر امت اسلامی وارد آمد، بیان کنیم مطلب جدّاً به درازا می‌کشد ولی به مناسبت مطابقت کلام و به دلیل بیان نمونه‌هایی از آنچه در سخنان حضرت صدیقه ع بدان اشاره شده در بیان وقایع فراوان تاریخ اسلام فقط یک نمونه را انتخاب می‌کنیم که از شنیدنش بدن به لرزه می‌افتد و در جان‌ها نفرت ایجاد می‌کند، نمونه‌ای که نشان می‌دهد حاکمانی که اینگونه غاصبانه حکومت را به دست گرفتند آنچه برای آن‌ها مهم بود، آن بود که چگونه تخت حکومت را حفظ کنند و شکوه و شوکت وی را باقی نگاه دارند هر چند به قیمت ریختن خون مردمان بی‌گناه و بی‌نوا، کارهایی که اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان داشتند قطعاً رفتارشان با مسلمانان غیر از این بود که انجام شد.

«یزید بن معاویه» با هزاران ترفندی که پدرش انجام داد و هزینه‌ی سنگینی

که به خاطر حکومت او به بیت‌المال تحمیل نمود، پس از معاویه به حکومت نشست و همان سال اول واقعه‌ی خونین کربلا را به وجود آورد و خون بی‌گناه فرزند پیامبر ﷺ و اصحاب باوفایش را بدان‌گونه ریخت و تاریخ اسلام نه بلکه تاریخ بشریت را برای همیشه لگه‌دار ساخت.

سال بعد از شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، «مسلم بن عقبه» را که یکی از ستمگران و شیاطین دوران یزید بود با سی هزار سرباز به مدینه روانه کرد و گفت: وقتی بر اهل مدینه غلبه کردی تا سه روز، آزادی که هر چه خواستی انجام دهی و آنچه از مال و غنائم و سلاح و طعام که بر آن دست یافتی از آن سپاهیان تو خواهد بود. سپاه «مسلم» به طرف مدینه حرکت کرد، اهل مدینه نیز برای جنگ با او به خارج مدینه آمدند و سپاه در خارج از شهر و در محلی به نام «حرّه» با سپاهیان مقابل برخورد کرد، در این نقطه جنگ درگرفت صدها نفر از فرزندان مهاجرین و انصار مدینه و دیگران کشته شدند، بقیه فرار کردند و به داخل شهر رفتند. سپاه «مسلم» نیز آنان را دنبال کرد، در این هنگام سپاهیان مدینه به حرم امن پیامبر ﷺ پناه بردند ولی سپاه شام در همانجا آنقدر از آن‌ها کشتند تا اینکه خون با قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم سطح شد، بعد از این کشتار، منادی از لشکر شام به امر «مسلم بن عقبه» به لشکریان گفت: «این مدینه است آن را بر شما مباح ساختم»^۱.

۱. الامامة و السیاسة، ج ۲، ص ۷.

فکر می‌کنید لشکری که پیروز شده و فرماندهی آن به افرادش آزادی کامل داده و هر نوع مسئولیتی را از آنان سلب کرده است چه خواهد کرد؟ شروع به غارت اموال و از بین بردن نوامیس مردم کردند چنان که سیصد دختر که هنوز به خانه‌ی شوهر نرفته بودند بیوه شدند و در آن سال هزار نوزاد به دنیا آمد که پدرشان مشخص نبود، بی‌شرمی را به جایی رساندند که حتی یکی از سپاهیان شامی با زن مسلمانی در مسجد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنا کرد.^۱

افراد «مسلم بن عقبه» وارد خانه‌ی اهالی مدینه شدند و آنچه در آن‌ها یافتند غارت کردند، عده‌ای از این افراد به خانه «ابوسعید خدری» که از مشاهیر اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود وارد شدند، او پیرمرد شده بود و بینائی خود را از دست داده بود، دیدند روی خاک نشسته است زیرا پیش از ورود این دسته گروه دیگری از همین لشکر، خانه‌ی او را غارت کرده بودند، وقتی دسته‌ی دوم منزل را خوب جستجو کردند و چیز باارزشی نیافتند که غارت کنند، به سوی پیرمرد نابینای بیچاره رفتند و ریش و موهای ابروان او را کردند در حالی که او مرتباً فریاد می‌زد: من «ابوسعید خدری» هستم من یار و صحابی رسول خدایم، ولی آنان هیچ اعتنائی به این سخنان نکردند آنان در خانه‌ی وی چند کبوتر پیدا کردند، آن‌ها را کشتند و در چاه افکندند و از خانه‌اش بیرون آمدند.

یکی از همین سپاهیان وارد خانه‌ی زنی شد که قبلاً همه چیز او به غارت رفته بود، دید که زن روی زمین نشسته و کودک او در دامانش مشغول شیر خوردن است، دست‌درازی کرده و پای طفل را کشید و او را از دامن مادر جدا کرده در حالی که پستان مادر در دهانش بود آنگاه سر طفل را چنان به دیوار زد که مغزش روی زمین پخش شد و مادر بیچاره این منظره را می‌دید و قدرت نداشت سخنی بگوید.

پس از خاتمه‌ی این جنایات «مسلم بن عقبه» اهل مدینه را جمع کرد و از آنان اقرار و اعتراف گرفت که تمام آنان بردگان زرخرید یزید بن معاویه هستند، بعد از آن، سپاه از مدینه خارج شد در حالی که پشت سر خود، جنازه‌های انبوهی از مردان و هزاران کودک یتیم و بیوه‌زن باقی نهاده بود، مردمانی مصیب زده که غذایشان گریه و نوشیدنی آن‌ها اشک چشم، زیر اندازشان خاک و سرمایه‌ی آن‌ها، دردها، ناله‌ها، گریه‌ها، فغان‌ها و شیون‌ها بود.

این لشکر سپس به سوی مکه رفت تا کعبه را بسوزاند و مردم را در داخل مسجدالحرام به قتل برساند، آن‌ها خواستند به «عبدالله بن زبیر» دست پیدا کنند و او را که مدعی خلافت و حکومت بود و حکومت یزید را به بازی نگرفته بود و به او اعتراض داشت، بکشند ولی او در مسجدالحرام به بست نشسته بود، جایی که هر کس در آن وارد شود در امان خواهد بود.

نظیر جنایتی که بر مردم مدینه وارد شد در تاریخ اسلام از سوی حاکمان و زمامداران غاصب زیاد است که یکی پس از دیگری بر سر مردم فرود می‌آمد. مثلاً آنچه که «حجاج بن یوسف ثقفی» در عراق انجام داد، چنان است که حتی بیان آن برای خواننده‌ای که این حوادث سیاه و زشت را می‌خواند قابل تحمّل نخواهد بود.

جنایات «حجاج» به قدری بود که «عمر بن عبدالعزیز» درباره‌ی او گفته است اگر تمام امت‌ها و جوامع بشری جنایتکاران خویش را بیاورند و ما «حجاج بن یوسف» را، مسلماً حجاج بر تمام آن‌ها غلبه خواهد یافت.

آنچه گفته شد مختصری بود از جنایاتی که توسط حاکمان غاصب بر مردم مسلمان روا داشتند و ما فقط به خاطر تطبیق فرمایش حضرت زهرا علیها السلام به برخی از آن اشاره کردیم، آنجا که در مجلس زنان مدینه فرمود:

«وَأُبْشِرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ وَ سَطْوَةٍ مُعْتَدٍ غَاشِمٍ وَ هَرْجٍ شَامِلٍ وَ اسْتِبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيْئَكُمْ زَهِيداً وَ جَمْعَكُمْ حَصِيداً»

شما را به شمشیر برنده و حمله‌ی تجاوزگرانه و ستم‌گرانه و آشوب فراگیر و انحصارطلبی ظالمان بشارت می‌دهم، قوت لایموتی از اموال سرشار بیت‌المال را به شما داده و شما را دسته دسته درو خواهند کرد.

«أَنْتِي بِكُمْ» من نمی‌دانم سرانجام کار شما به کجا خواهد انجامید که از راه هدایت بیرون رفته و در راه‌های هلاک و خسران قرار گرفته‌اید.

«وَقَدْ عَمِيتُ عَلَيْكُمْ»

به علت تعقل نکردن و به کار نینداختن فکر، حقایق از شما پنهان مانده است.

﴿أَنْزَلْنَاهُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ﴾

این جمله از فرمایشات حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام به قومش که قرآن آن را بیان می‌کند گرفته شده، حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام به قوم خویش فرمود: آیا شما مرا نشانه‌ای آشکار از خدا ندیدید؟ آیا نمی‌بینید که خدای متعال، مرا مشمول رحمت خویش قرار داده، مطلب بر شما پوشیده مانده است؟ آیا می‌توانم شما را بر آنچه ناخوش دارید مجبور سازم؟

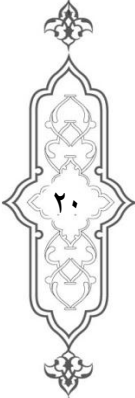
حضرت صدیقه عَلَيْهَا السَّلَام نیز می‌فرماید: از من می‌خواهید شما را به اجبار و زور آگاه کنم در حالی که به دانستن آن رغبتی در شما نمی‌بینم، این برای من امکان‌پذیر نیست، آنچه بر من واجب است، آن است که شما را با برهان و دلیل راهنمایی کنم و هیچ‌گاه وظیفه ندارم که شما را بر پذیرش معرفت و شناخت مجبور سازم.

پس از این، حضرت سکوت کردند و زنان مدینه سر به زیر و شرمنده از محضرش مرخص شدند.

«سويد بن غفلة» راوی این خطابه می‌گوید: زنان سخنان آن حضرت را برای شوهران خویش بازگو کردند و به دنبال آن گروهی از مردان مهاجر و انصار برای معذرت‌خواهی به عیادت حضرت آمدند.

متأسفانه آنچه در این جریان مبهم است، شخصیت زنانی است که به عیادت آمده‌اند، نام آنان معلوم نیست فقط همه جا نوشته‌اند جمعی از زنان مدینه، ولی آنچه از مجموع رخدادها و حوادث استفاده می‌شود این است که آن زنانی که به عیادت حضرت آمدند، از بازی‌های سیاسی به هیچ نوع آگاهی نداشتند و از موضع‌گیری شوهران خویش در برابر این تندباد سهمگین که مسیر تاریخ اسلامی را عوض کرد، هیچ اطلاعی نداشتند و فقط برای عیادت از آن حضرت آمده بودند ولی حضرت صدیقه ع از فرصت استفاده کرده و آنچه را باید بفرمایند، فرمودند.

وقتی زنان از نزد آن حضرت برخوردار شدند گویا همگی خوابیده بودند و بیدار شدند و غافل بودند و هوشیار گردیدند، در آن‌ها حالت آگاهی و بینش به قضایا به وجود آمده بود، خدا می‌داند که بین آنان و شوهران‌شان پس از این عیادت، چه گذشت، چه فریادها و چه ناله و زاری‌ها که برای مردان‌شان داشتند، کار به جایی رسید که مردان‌شان برای عذرخواهی به خانه‌ی حضرت زهرا ع رفتند، آنان رفتند از چه چیز معذرت بخواهند؟ از اینکه در خانه نشسته و از یاری خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست برداشته بودند؟ گوئی از این قضایا هیچ نمی‌دانند و کاملاً از این پیشآمدها بی‌خبرند، گوئی اساساً در روز غدیر خم با حضرت علی ع بیعت نمودند، غدیری که هفتاد روز پیش از



رحلت پیامبر ﷺ واقع شده بود، گوئی از سخنرانی حضرت زهرا علیها السلام در مسجد و خطاب و عتابی که با رئیس حکومت وقت داشت بی خبر بودند، گوئی ناله‌های سوزنده‌ی دختر پیامبر ﷺ را در کنار منازل خویش نشنیده بودند، اصلاً گوئی در مدینه زندگی نمی‌کردند و هیچ چیز به گوش‌شان نخورده بود، گوئی تازه دارند حق را می‌شنوند و از وقایع آگاه می‌گردند اکنون آمده‌اند تا از آن حضرت، عذرخواهی بی‌محتوا داشته باشند، به قول معروف عذر بدتر از گناه داشتند و گفتند:

ای سرور زنان عالم، اگر ابوالحسن علیاً این مسائل را پیش از آنکه ما پیمان ببندیم و بیعت کنیم برای ما بیان می‌فرمود حتماً با او بیعت می‌کردیم نه با شخص دیگری!!

به این بهانه‌ی پوچ و بی‌ارزش توجه کنید، مگر حضرت علی علیاً چه مطالبی را باید بیان می‌فرمود، مگر آنان جریان روز غدیر را در میان آن انبوه جمعیت در محضر رسول خدا ﷺ، فراموش کرده بودند؟ به این زودی؟ پیامبر ﷺ با صراحت و روشنی فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» آیا همین افراد آن روز با حضرت علی علیاً به امر پیامبر اکرم ﷺ بیعت نکرده بودند، عجیب است که نزد این افراد بیعت و پیمان روز غدیر را شکستن جایز بوده ولی امروز شکستن بیعت با ابوبکر را جایز نمی‌دانستند،

به همین جهت بود که حضرت در پایان سخنان خویش فرمودند:

«إِيَّاكُمْ عَنِّي فَلَا عُدْرَ بَعْدَ تَعْذِيرِكُمْ»

از من دور شوید و دیگر با من سخن نگوئید، یقین بدانید که در این رویدادها مقصّر هستید، «معذر» یعنی مقصّری که وانمود می‌کند در کار عذری داشته است ولی در واقع عذری ندارد.

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ»^۱ عذرخواهان از اعراب و کسانی که در واقع معذور نبودند، مقصّر بودند ولی خود را معذور می‌دانستند، آمدند تا به آنان اجازه دهی. ممکن است نظر حضرت این باشد که پس از کوتاهی و بهانه‌تراشی هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ی صحیحی ندارید.

«وَلَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ»

بعد از این مواضعی که در برابر ما نشان دادید ما را به شما کاری نیست.

عیادت شیخین از فاطمه زهرا ع

خبر ناراحتی و خشمگین بودن حضرت زهرا ع از حکومت و کسانی که آن حکومت را برگزیده بودند، پخش گردید و کسانی که تمام مفاهیم و ارزش‌های انسانی را پشت سر انداخته بودند و تمام آیاتی را که در شأن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده بود فراموش کرده بودند و از تمامی احادیثی که از لب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق حضرت فاطمه ع و شوهر و فرزندان معصوم او شنیده بودند چشم پوشیدند، از بیماری سرور زنان عالم با خبر شدند، مردم تازه کمی متوجه شده بودند که در انتخاب چنان هیئت حاکمه‌ای که خانواده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حقانیت آنان را نمی‌پذیرد اشتباه کردند، یعنی حکومتی که در برابر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موضع‌گیری ناشایسته‌ای داشته است. سرانجام، زمامداران نیز دریافته بودند که از اعمال زشت آنان، آثار اندوه، تأثر و خشم در عامه‌ی مردم ایجاد گردیده است؛ به همین دلیل خواستند که بر اعمال گذشته سرپوش نهند و گذشته را جبران کنند، با یکدیگر قرار گذاشتند که از دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر اثر آن حوادث تلخ و ضرباتی که بر بدن مبارکش وارد شده بود و سخت بیمار شده و در بستر قرار گرفتند، عیادتی به عمل آورند و ضمن عیادت، موجبات خشنودگی و رضایت خاطر او را نیز فراهم آورند. فکر کردند به این ترتیب همه چیز تمام می‌شود و همه‌ی فجایع به فراموشی سپرده خواهد شد. ولی غافل از اینکه حضرت صدیقه ع از این بازی‌ها آگاه بوده

و دست آنان را خوب خوانده بودند، اکنون ما این دیدار و ملاقات را از کتاب «الإمامة و السیاسة» نوشته‌ی ابن قتیبہ دینوری و کتاب «اعلام النساء» نقل می‌کنیم:

عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به سراغ فاطمه زهرا ع برویم، چرا که او را غضبناک کرده‌ایم، پس با هم به منزل حضرت فاطمه ع رفتند و از حضرتش اجازه ورود خواستند ولی صدیقه طاهره ع به آنان اجازه نداد، پس به سوی علی ع رفتند و با او صحبت کردند و علی ع آنان را نزد فاطمه زهرا ع بردند، وقتی نزد آن حضرت نشستند، آن حضرت روی خویش را از آنان به طرف دیوار گرداند، به دختر پیامبر ص سلام کردند ولی او پاسخ سلام را نداد، ابوبکر شروع به سخن گفتن کرد و گفت: ای حبیبی رسول خدا، سوگند به خدا قرابت و پیوستگی با رسول خدا ص را از قرابت و پیوستگی با خودم دوست‌تر دارم و تو را از دخترم (عایشه) بیشتر دوست دارم، آرزوم داشتم آن روزی که پدرت از دنیا رفت، من هم مرده بودم و بعد از او در دنیا نمی‌ماندم. دختر پیامبر، تو خود شاهی که من، تو و حق تو را می‌شناسم و فضل و شرافت تو را نیز می‌دانم، آن وقت با این وصف ممکن است، تو را از حق و میراث از رسول خدا ص باز داشته باشم؟ فقط این سخن را از پدرت شنیده‌ام که می‌فرمود: ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما باقی بماند صدقه خواهد بود.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: اگر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایتان بیان کنم، آن را می‌پذیرید و به آن عمل می‌کنید؟ گفتند: آری. حضرت صدیقه طاهره علیها السلام فرمود: شما را به خدا سوگند آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این را نشنیده‌اید که رضای فاطمه از رضای من است و خشم و غضب فاطمه خشم و غضب من، هر که فاطمه را دوست داشته باشد، قطعاً مرا دوست داشته و هر که فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده و هر که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است؟ پاسخ دادند: چرا ما این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ایم، وقتی از آنان جواب مثبت را گرفت، فرمود: من خدا و ملائکه‌ی او را شاهد می‌گیرم که شما دو تن، مرا به غضب آوردید و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدار کنم از شما نزد او شکایت خواهم کرد، ابوبکر گفت: من از غضب خدا و از غضب تو ای فاطمه به خدا پناه می‌برم، آنگاه شروع کرد با صدای بلند گریه کرد، و حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمود: سوگند به خدا بعد از هر نمازی که بخوانم تو را نفرین خواهم کرد، آنگاه گریه‌کنان خارج شده، مردم دور او جمع شدند، به آنان گفت: هر یک از شما شب در منزل خود با همسر خویش می‌خواید و با اهل خانه‌اش در سرور و شادی و خوشی است، ولی مرا با ناراحتی‌هایم رهایم کرده‌اید، نیازی به بیعت شما ندارم، بیعت خود را از من برگزید.

آنچه نقل شد از کتاب «الإمامة والسياسة» نوشته «دینوری» است که از علماء اهل سنت است، ولی در کتاب‌های دانشمندان شیعه مثل «علل الشرایع» نیز به همین مضمون یا با کمی فرق آمده است.

البته روشن است که اگر جناب ابوبکر از ناراحت شدن و خشم حضرت زهرا علیها السلام ناراحت بودند و می‌خواستند خشم آن حضرت را نسبت به خود فرو نشانند، کاری نداشت و می‌توانست کاملاً تسلیم و مطیع نظر مبارک آن حضرت شود، از پست حکومتی که چند روز بیشتر از زندگی آن نمانده بود کنار برود و «فدک» را تسلیم کند و خواسته‌ی آن حضرت را انجام دهد.

در اینجا ممکن است این سؤال به ذهن خواننده خطور کند که چه چیز باعث شد که ابوبکر چنین نرم و خاضع گردد و نیز علت اینکه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام این گونه بر موضع خویش پافشاری کردند و محکم بر حرف خویش ایستادند چه بود؟

«جاحظ» این سؤال را در کتاب «وسائل» خود چنین پاسخ می‌دهد و می‌گوید: اگر بگویند چگونه می‌توان قبول کرد که ابوبکر بر فاطمه زهرا علیها السلام ظلم و تعدی روا داشته است، حال آنکه هر چه حضرت صدیقه علیها السلام بر وی بیشتر خشم می‌گرفت او در عوض، نرمی و مهربانی بیشتری نشان می‌داد تا جایی که حضرت فاطمه علیها السلام به او می‌فرماید: سوگند به خدا هرگز با تو سخن نخواهم گفت و ابوبکر در مقابل می‌گوید: والله هرگز از تو نخواهم برید.

هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام می فرماید: والله نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد.
 ابوبکر می گوید: والله نزد خدا برای تو دعا خواهم کرد. آری ابوبکر از فاطمه
 زهرا علیها السلام این سخنان درشت را می شنود آن هم در دارالخلافة و در حضور قریش
 و صحابه و حال اینکه مقام خلافت باید با عزت و جلال باقی بماند و عظمتش
 محفوظ باشد تازه شنیدن این سخنان، ابوبکر را از عذرخواهی از حضرت
 فاطمه علیها السلام و گفتن جملاتی که نشان دهنده ی عظمت حق و بزرگی مقام و حفظ
 آبرو و دلسوزی برای اوست باز نمی دارد، و در پاسخ حضرت فاطمه علیها السلام
 می گوید: فقر هیچ کس مانند بی چیزی تو در نزد من دشوار نیست و ثروت هیچ
 کس از بی نیازی تو نزد من عزیزتر نیست ولی چه کنم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 شنیدم که می گفت: ما جماعت پیامبران، ارث از خود باقی نمی گذاریم آنچه باقی
 مانده است صدقه است.

پاسخ آقای «جاحظ» و دفاع او را از خلیفه شنیدید و خواندید که سؤال را
 آن گونه با طمطراق مطرح می کند ولی پاسخ را با اشاره به حدیثی که ابوبکر ادعا
 می کند از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدا شنیده است تمام می کند، ولی ما می گوئیم که حضرت
 فاطمه علیها السلام در سخنرانی که در مسجد فرمودند پاسخ این ادعا را بیان فرمودند و
 ثابت کردند که چنین حدیثی نمی تواند درست باشد زیرا هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در
 برابر قرآن و برخلاف کتاب آسمانی مطلبی را نمی فرماید، ضمن اینکه این حدیث
 را که خلیفه ادعا می کرد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است، هیچکس غیر از او نشنیده

بود و ادعا نکرد، و از سوی دیگر باید به کسانی مانند «جاحظ» که این گونه می‌اندیشند گفته شود، گفتن این گونه سخنان دلیل بر برائت از ظلم و مصون بودن از خلاف نیست زیرا گاهی اوقات اگر دشمن زیرک باشد و در دشمنی با تجربه باشد چنان مکارانه رفتار می‌نماید که نحوه‌ی سخنش مانند مظلومان است، در عین حال، خضوع افراد با انصاف را نیز دارد و ضمناً ابراز علاقه‌اش به طرف مقابل مانند ابراز علاقه به کسی است که به او فوق‌العاده علاقه‌مند است ولی با تمام این خصوصیات در جائی که مناسب بداند کار خود را انجام می‌دهد.

عباس عموی پیامبر ﷺ به قصد عیادت حضرت زهرا علیها السلام به خانه اش می رود.

بیماری حضرت زهرا علیها السلام شدت پیدا کرد و سنگین تر شد، به دنبال آن ، «عباس» عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای عیادت حضرتش آمد ولی به او گفتند حال حضرت مساعد نیست و کسی نمی تواند او را عیادت کند.

عباس به خانه اش برگشت و غلامش را با پیامی به نزد حضرت علی علیه السلام فرستاد و به او گفت بگوید: برادرزاده، عمویت سلام می ساند و می گوید که خدا می داند که چه اندوه فراوانی از شنیدن بیماری دختر محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نورچشم او و من بر من وارد شد، اندوهی است که مرا خرد کرده است، من گمان می کنم که او اولین نفر از ما باشد که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملحق گردد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را انتخاب کرده اند تا به پروردگار خویش پیشکش کند، اگر حال او چنان است که در خواهد گذشت، فدایت گردم، مهاجران و انصار را جمع کن تا به اجر و پاداش تشییع جنازه و نماز خواندن بر او برسند، و از این راه، شکوه دین نشان داده شود.

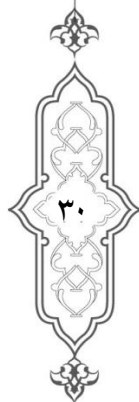
امیرمؤمنان علیه السلام به فرستاده‌ی عباس فرمود:

به عمویم سلام برسان و بگو: من محبت و تحیت تو را نادیده نمی گیرم، رأی تو را نیز دانستم، اما لازم است توجه شود که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره مظلوم بوده است، و از حق خویش ممنوع و از میراث خود منع شده

است. وصیت رسول خدا ﷺ درباره‌ی او مراعات نگردیده است و حق او را رعایت نکردند و حق خدا را نیز پاس نداشتند و خداوند متعال بهترین حاکم (وقضاوت‌کننده) و بهترین انتقام‌گیرنده‌ی از ستمگران است، و من از تو می‌خواهم که از پیشنهادت بگذری، چون فاطمه عَلِیَّهَا السَّلَامُ به من وصیت کرده که مراسم او را (از دفن و کفن و محلّ دفن) در پنهانی انجام دهم و کسی را باخبر نسازم.

وقتی قاصد پیام حضرت مولی عَلِیُّهَا السَّلَامُ را به عباس رسانید، گفت: خدا برادرزاده‌ام را بیمارزد گو اینکه او آمرزیده است.

به نظر علی عَلِیُّهَا السَّلَامُ هیچ خورده نمی‌توان گرفت که برای عبدالمطلب فرزندی با برکت‌تر از علی، جز نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زاده نشده است، علی عَلِیُّهَا السَّلَامُ در بهره‌گیری و برخورداری از کرامت پیشتازتر و به هر فضیلتی از همگان داناتر و در هر مشکلی از همه شجاع‌تر و در جهاد با دشمنان خدا و نصرت دین حق، از کلیّه مسلمانان محکم‌تر و کوشاتر بوده و اولین کسی است که به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایمان آورده است.^۱



حضرت زهرا علیها السلام برای ملاقات با پروردگار آماده می‌شود

حضرت در آن روز، یعنی روز آخر زندگی در بستر ساده‌ی خود افتاده بود، لاغری و ضعف فوق‌العاده او را از هر سوی احاطه کرده و از آن بزرگوار جز پوستی بر استخوان باقی نمانده بود، ساعتی از روز را خوابیدند، در آن لحظه در رؤیا به حضور پدر مشرف شدند و شاید این اولین بار و آخرین باری بود که حضرت صدیقه علیها السلام در خواب به دیدار پدر توفیق یافتند. می‌فرماید: پدرم را در قصری از در سفید دیدم، وقتی چشم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دختر خود افتاد فرمود: دختر عزیزم به سوی من بیا، من مشتاق دیدن توام. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: والله به دیدار شما مشتاق‌تر و آرزومندترم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو امشب در نزد من خواهی بود. حضرت از خواب بیدار شده، آماده‌ی کوچ گردیدند، چون از پدرشان شنیده بودند هر که مرا در خواب ببیند، خود مرا دیده است. و در این دیدار پدر بزرگوارش رحلت او را از دنیا خبر دادند. پس جائی برای شک و تردید در صحت این رؤیا باقی نمی‌ماند.

چشم‌ها را گشودند، نشاطشان برگشت. شاید این همان نشاط پیش از مرگ بود، برای اتخاذ تدابیر لازم بر پا ایستادند و این ساعت‌های آخر عمر را غنیمت شمردند.

تنها خدا می‌داند که میزان اشتغال قلبی و گوناگونی افکار آن حضرت در آن

لحظه‌ها چقدر بود، از یک سو مسرور بود از اینکه مرگ حضرتش را به زودی درمی‌یابد و از غم و غصه‌های دنیا به زودی راحت می‌شود و به پدر بزرگوارش رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن جایگاه بلند و درجات عالی ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ «در قرارگاه با عظمت صداقت در نزد خداوند قدرتمند» ملحق خواهند گردید و آن مزده در حق ایشان محقق خواهد شد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از مرگ خود به دخترشان بشارت داده بودند؛ از اهل بیت من، تو اولین کسی هستی که به من ملحق خواهد شد.

از سوی دیگر قلب مبارکش در التهاب شدید قرار گرفته، چرا که به زودی باید همسر عزیز و شوهر محبوبش را ترک نماید و امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام را در یک زندگی پر از محنت و سختی‌ها در جامعه‌ای که عداوت و دشمنی نسبت به حضرتش می‌بارد باید او را غریب و تنها بگذارد، او پس از فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام تنهای تنها می‌ماند، حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام بهترین حامی و ناصر و مدافع حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در حوادث ایّام بود. شاید به یاد می‌آورد روزی که شمشیر روی سرش گرفته بودند و آماده بودند (که اگر بیعت نکند) او را بکشند و چون آن حضرت با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عهده کرده بود که برای حفظ بنیه‌ی اسلام و از ترس فروپاشی مسلمانان می‌بایست صبر کند، هیچ‌گونه حرکت و دفاعی نمی‌توانست از خود نشان بدهد تنها کسی که به داد او رسید و فرمود: اگر موئی از سر شوهرم کم شود چنان در پیشگاه خداوند می‌نالم که عذابش نازل گردد، حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام بود و بس.

حالا حضرت فاطمه علیها السلام در آستانه‌ی رفتن است و تنها مدافع بی‌دریغ همسر
مظلومش باید چشم از دنیا ببوشد و آن اول مظلوم عالم را تنها بگذارد.

و حتماً موضوع دیگر که قلب مقدّس حضرتش را به درد می‌آورد این بود که
چگونه کودکان خردسال خود را ترک کند؟ آن‌ها به‌سان جوجه‌های پرنده‌ای
هستند که هنوز بال و پرشان بر بدن رشد نکرده و نرویده است.

پیش‌تر گفتیم که از جمله اسامی حضرت فاطمه علیها السلام «حانیه» بود چون که این
بانوی بزرگواری به شدت نسبت به فرزندان خود عطف و مهربان بود و با جرأت
می‌توان گفت: «در میان مادران عالم، مادری از حیث محبت و دل‌سوزی نسبت
به فرزندان عزیزش مانند حضرت صدیقه طاهره علیها السلام یافت نمی‌شود.»

آری «امّ ابیها» باید به زودی جگرگوشه‌های خود را رها کند تا هدف تیرهای
جفای این روزگار خیانت‌کار باشند، روزگاری که به صغیر و کبیر رحم نمی‌کند،
وضیع و شریف نمی‌سناسد، خاصّه آنکه او بارها از پدر خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
شنیده بود که مستضعفان، خاندان رسول صلی الله علیه و آله و سلم هستند و به زودی انواع ضعف
و ناراحتی‌ها و مصائب مختلف را خواهند دید چنانکه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
مقداری از این مصیبت‌ها را دیدند، خدا می‌داند که این افکار و اندیشه‌ها چگونه
به قلب دردمند و متألّم آن حضرت هجوم می‌آورد.

باری، حزن و اندوه در اینجا فایده‌ای ندارد، باید تسلیم حقایق تلخ شد و در

مقابل امر خدا و قضای پروردگار سر تسلیم فرود آورد، باید از این فرصت کوتاه که مانند ابری تندرو در حرکت است به بهترین وجه استفاده کرد. بدین منظور افتان و خیزان، و با دست به دیوارگرفتن خود را کنار ظرف آب موجود در منزل که برای شستن از آن استفاده می‌کردند رسانده و با دستان لرزان، شروع به شستن لباس‌های اطفال کردند، آنگاه کودکان را فراخواندند و به شستشوی بدن آنان با آب و گل سرشوی پرداختند. چون برای شستن بدن چیزی جز گل سرشوی یافت نمی‌شد. آهسته بر سر کودکان خود دست می‌کشید و بدن‌های نحیف و لاغر آنان را با دست‌های خود نوازش می‌کرد، گویی که با آنان وداع می‌کند. کسی چه می‌داند شاید در این لحظه‌ها با صدای آهسته مشغول گریستن بود و قطرات اشک از اطراف چشمانش، چشمانی که به گودی نشسته بود سرازیر بود، و این قطرات اشک بر آن صورت افسرده می‌ریخت تا آثار غم را از آن بزداید، در این هنگام امیرمؤمنان علیه السلام وارد منزل شدند و دیدند که همسر عزیزشان بستر بیماری را ترک کرده و به انجام کارهای منزل مشغول شدند، متأثر شدند که با این حالت بیماری چگونه و چرا مشغول انجام کارهای مشکلی چون شستشوی فرزندان و لباس آن‌ها شدند، پس عجیب نیست اگر از ایشان علت برخاستن از بستر و پرداختن به آن کارها را با وجودی بیماری سؤال کنند و حضرت صدیقه علیها السلام با صراحت پاسخ دادند؛ چون امروز آخرین روز عمر من است، خودم برخاستم تا سر و



لباس کودکانم را بشویم چه آنکه آنها به زودی یتیم و بی‌مادر خواهند شد.

مولی‌الشیخ علی‌علیه‌السلام دلیل این سخن را از ایشان سؤال نمودند و حضرت زهرا علیها‌السلام خواب خود را برای همسر عزیزش بیان فرمودند و بدین ترتیب قطعی بودن خبر ارتحال خود را به همسرشان خبر دادند.

وصایای حضرت زهرا علیها‌السلام

اکنون که آن حضرت از ساعت‌های آخر عمر خویش خبر می‌دهند زمان آن رسیده بود که وصیت‌های خویش را با همسرش در میان گذاشته و همسر عزیزش را در جریان آنچه که شاید تا به حال مخفی بوده قرار دهند، و انجام آن وصایا را گرچه با پر زحمت‌ترین و گران‌ترین قیمت از مولا علی‌علیه‌السلام بخواهد، وصایائی که هرگز نباید در انجام دادن آن سهل‌انگاری می‌شد، چون فوق‌العاده حائز اهمیت بود.

بعد از انجام کارهای خانه به بستر خویش برگشت و چنین فرمود:

ای پسر عمو، من از مرگِ نزدیک خود خبردار شدم و می‌دانم جز این نیست که تا چند ساعت دیگر به پدرم ملحق خواهم شد آنچه در دل دارم به صورت وصیت برایت بیان می‌کنم.

علی‌علیه‌السلام فرمود: ای دختر رسول خدا، آنچه دوست داری وصیت کن، آنگاه در کنار آن حضرت نشسته و هر کس را که در اتاق بود خارج ساختند، و حضرت صدیقه‌علیها‌السلام چنین فرمودند:

ای پسر عمو، خداوند مرا به همسری تو درآورد تا در دنیا و آخرت با تو باشم، در طیّ زندگی مشترک، هرگز مرا دروغگو و خائن نیافتی و نیز در این مدّت هیچ‌گاه تو ار مخالفت نکرده‌ام.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: پناه بر خدا، والله تو داناتر و باتقواتر و گرامی‌تر و خداترس‌تر از آنی که من تو را به دلیل مخالفت با خود، مورد سرزنش و توبیخ قرار دهم، دوری از تو و نبودن تو بر من، بسی گران و دشوار خواهد آمد ولی چه باید کرد؟ این مسئله‌ای است که کسی را از آن چاره‌ای نیست. سوگند به خدا که تو با رفتنت، مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برای من تجدید می‌کنی و یقیناً وفات و فقدان تو بس گران خواهد بود، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، از این مصیبتِ بس بزرگ تأثر آور، دردناک و حزن‌انگیز، این مصیبتی است که در آن آرامش نمی‌توان یافت و سوگی است که جبران نخواهد شد. سپس هر دو مدّتی با هم گریستند، آنگاه امام علیه السلام سر حضرت فاطمه علیها السلام را به سینه چسبانید و فرمود: هر وصیّتی می‌خواهی به من بگو که یقیناً به عهد خود وفا کنم و آنچه وصیّت کنی انجام خواهم داد، حتی اگر انجام آن دشوار باشد. حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: خدا به تو پاداش نیکو دهد، پسر عمو وصیّت می‌کنم اولاً: پس از من با دختر خواهرم «امامه» ازواج کنی زیرا که او برای فرزندانم مانند خود من است و مردان نیز باید همسر داشته باشند. آنگاه فرمودند: به تو وصیّت می‌کنم که هیچ کدام از کسانی که به من ستم نموده‌اند در تشییع جنازه‌ام شرکت نکنند چون آنان دشمن من و دشمن

رسول خدایند. مبدا بگذاری یک نفر از آنان و پیروان‌شان بر من نماز بخوانند. دیگر آنکه مرا در شب هنگامی که چشم‌ها آرام گرفته و مردمان به خواب رفته‌اند به خاک بسپار.

حضرت اهتمام زیادی داشتند که قبرشان مخفی باشد و افرادی که در حق ایشان ستم روا داشته‌اند هرگز در مراسم ارتحال آن حضرت شرکت نکنند. و همچنین در مورد فرزندان‌شان فرمودند: پس از من تو ناچاری ازدواج کنی، پس اگر ازدواج کردی، یک شب و روز را به همسرت اختصاص بده و یک شب و روز را به فرزندان من. آنگاه این اشعار را خواندند:

وَاسْبِلِ الدَّمْعَ فَهُوَ يَوْمُ الْفِرَاقِ إِبْنِي إِنْ بَكَيْتَ يَا خَيْرَ هَادٍ
فَقَدْ أَصْبَحَا حَلِيفَ اشْتِيَاقٍ يَا قَرِينَ الْبَتُولِ أَوْصِيكَ بِالنَّسْلِ
تَنْسَ قَتِيلَ الْعِدَى بِطَفِّ الْعِرَاقِ إِبْنِي وَابْنِكَ لِلْيَتَامَى وَلَا

ای بهترین راهنما، اگر خواستی گریه کنی، بر من گریه کن، اشک بریز که امروز روز جدائی است.

ای همدم فاطمه، تو را به فرزندانم وصیت می‌کنم، چون هم‌آغوش حسرت و درد دوری خواهند شد.

بر من گریه کن و بر یتیمان نیز گریه کن و آن کشته دشمنان را در دشت سوزان کربلا فراموش نکن.

و در آخر وصیت فرمودند: «إِبْلِغْ وُلْدِي السَّلَامَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» «سلام مرا تا روز قیامت به تمام فرزندانم ابلاغ کن.»

توجه دارید که در این وصیت، مظلومیت خودشان را برای همیشه در صفحه‌ی سیاه تاریخ آن روز مسلمانان جاوید ساخته و به عنوان رمز بقاء مظلومیت دستور دادند قبر مطهرشان برای همیشه مخفی و پنهان باشد و خشم و غضب خویش را نسبت به آنان که بر او و خاندانش ستم روا داشتند برای همیشه زنده و جوشان و خروشان داشتند، و بدین سان و براساس این وصیت، آن‌ها که در تشییع جنازه‌ی حضرت شرکت کردند بسیار معدود بودند و جز همسر و فرزندان چند نفری از آنان که پس از رحلت پیامبر ﷺ موضع مثبت از خودشان نشان شرکت نکردند.

شوق دیدار

وصیّت‌ها تمام شد. پس از آن، اسماء را صدا زدند و فرمودند: باقی مانده‌ی «حنوط» یعنی سدر و کافوری که جبرئیل برای پدرم از بهشت آورده بود بیاور چه آنکه آن روز پدرم آن را سه قسمت کردند، بخشی برای خودشان و دو بخش دیگر را برای من و علی قرار دادند و سپس به «سلمی» همسر ابورافع فرمودند: برای من مقداری آب آماده کن یا اینکه آب آماده کن تا شستشو کنم، آنگاه جامه‌ی تازه خواستند و پس از شستشو فرمودند: بسترم را پهن کن تا کمی استراحت کنم.

روشن نیست که چرا حضرت فاطمه علیها السلام در آخرین لحظات حیات و بلکه در آستانه‌ی شهادت بدن‌شان را شستند و لباس دیگری پوشیدند.

خدا می‌داند شاید علت این بوده است که آن بزرگوار خواستند آثار جراحات‌های موجود در بازو و پهلوی خویش را بشویند، جراحات‌هایی که از ضربه‌ای که بر درِ خانه و بدن مطهرشان وارد شد به وجود آمد قهراً به گونه‌ای بود که دائماً آغشته‌ی به خون بود خواستند آن جامه را از تن بیرون سازند تا زمانی که همسرشان جنازه‌اش را غسل می‌دهد، تأثر و دردش کمتر باشد.

در آخرین لحظات، مقداری غذا برای فرزندان‌شان ترتیب دادند، و به گفته‌ی برخی از روایان دو دختر کوچک خود زینب و ام‌کلتوم را به خانه‌ی یکی از زنان بنی‌هاشم فرستادند تا در لحظه‌ی مرگ مادر شاهد جان دادن عزیزشان نباشند.

حضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام هم نیز بیرون از منزل بودند، (شاید بیرون رفتن آنان از منزل تحت شرایط خاص و یا احاطه‌ی هیمنه‌ی ولایت حضرت صدیقه علیها السلام باعث شد که آنان این دقایق حساس را در بیرون منزل باشند، چون دیدن پریر شدن همسر و مادر برای همسر دلباخته و عاشق بی‌قرار و کودکان معصوم بسیار سخت است).

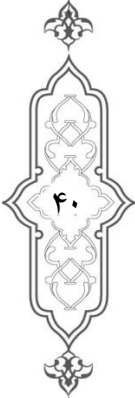
ساعت احتضار فرا رسید. در این هنگام پرده برداشته شد و حضرت صدیقه علیها السلام نگاهی تند و عمیق به گوشه‌ای از حجره افکنده، فرمودند: سلام بر جبرئیل، سلام بر رسول خدا، پروردگارا مرا با پیامبرت محشور دار و در رضوان خود و در جوار رحمت و خانهات (دارالسلام) مسکن و مأوا عنایت کن.

آنگاه فرمود: آنچه می‌بینم شما هم می‌بینید؟

گفتند: شما چه می‌بینید؟

فرمود: این موکب‌های آسمان‌هاست و این هم جبرئیل است، و این هم رسول خدا است که می‌فرماید: دختر عزیزم به پیش ما بیا. آنچه در پیش داری برای تو بهتر است.

آنگاه چشمان خود را باز کرده و فرمود: سلام بر تو ای قابض ارواح، زود و بی‌رنج جان مرا بگیر و سپس فرمود: به سوی تو ای پروردگارم نه به سوی آتش. چشم‌ها بسته شد و دست و پاهای خود را دراز فرمود و از دنیا رفت. اسماء گریبان چاک کرد و روی آن حضرت افتاد، او را می‌بوسید و می‌گفت: یا فاطمه، وقتی بر پدرت رسول خدا وارد شدی، سلام اسماء بنت عمیس را به او برسان.



در این هنگام امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شدند و دیدند که مادرشان رو به قبله قرار گرفته، فرمودند: ای اسماء مادر ما هیچ وقت در این ساعت نمی‌خوابید.

اسماء عرض کرد: ای فرزندان رسول خدا، مادر شما نخوابیده، بلکه از دنیا رفته است.

آن دو بزرگوار خود را روی بدن مادر افکنده اشک می‌ریختند و دست و پای حضرتش را می‌بوسیدند. امام حسن علیه السلام عرض می‌کرد: مادر جان پیش از آنکه جان از بدنم بیرون رود با من سخن بگو. و امام حسین علیه السلام در حالی که پای مادر را می‌بوسید، می‌فرمود: مادر جان من فرزند تو حسینم، مادر جان پیش از آنکه قلبم از حرکت باز ایستد با من سخن بگو.

اسماء به آن دو عزیز مادر از دست داده عرض کرد: ای فرزندان رسول خدا به سراغ پدرتان بروید و او را از درگذشت مادرتان خبر کنید. آن دو رفتند در حالی که فریاد می‌زدند: وا محمد! وا احمد! امروز که مادرمان از دنیا رفت، مصیب وفات تو تازه شد، صدای گریه‌شان گروهی از اصحاب را متوجه ساخت و بدین ترتیب خبر درگذشت حضرت پخش شد.

مولا علی علیه السلام تا این خبر ناگوار را شنیدند به رو، به روی زمین افتادند و صدای ناله و اندوه حضرت بلند شد و سپس حسنین علیهما السلام را برداشته به خانه آوردند. در جلوی خانه، اسماء گریه می‌کرد و می‌گفت وای بر یتیمان پیامبر،

حضرت علی علیه السلام با دیدن حضرت فاطمه علیها السلام دستار از سر و ردا از دوش افکنده و به شدت گریستند. سپس روی حضرت صدیقه علیها السلام را گشوده، کنار سر آن حضرت نوشته‌ای بود که در آن چنین آمده:

علی جان من فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم. خداوند مرا به ازدواج تو درآورد تا در دنیا و آخرت از آن تو باشم. تو از دیگران بر من سزاوارتری، حنوط و غسل و تکفینم را شبانه انجام ده. بر من نماز بگزار و شبانه دفنم کن و مگذار کسی آگاه شود. تو را به خدا می‌سپارم و تا روز جزا به فرزندانم درود می‌فرستم.

بعد از وفات

صدای گریه و شیون زن و مرد، مدینه را لرزاند و مردم را مانند روزی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفته بود حیران و سرگردان کرد. مردم به سرعت به آنجا آمدند، دیدند حضرت علی رضی الله عنه نشسته بودند و امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما و دختر بچه‌ها گرد پدر را گرفته و گریه می‌کردند و مردم نیز با گریه‌ی آن‌ها گریه می‌کردند.

عایشه آمد که وارد شود، اسماء به او گفت: وارد نشو، عایشه شروع کرد با ابوبکر سخن گفتن و گفت این زن خثعمی (یعنی آلوده شده به خون) بین ما و دختر رسول خدا حائل شده و برای فاطمه «هودج» عروس ساخته است.

ابوبکر آمد و کنار در ایستاد و گفت: اسماء چرا نمی‌گذاری زنان پیامبر وارد خانه‌ی دختر رسول خدا شوند؟ چرا برای فاطمه «هودج» عروس ساخته‌ای؟ اسماء گفت: حضرت فاطمه رضی الله عنها به من فرمان داده که هیچ کس در خانه‌اش وارد نشود، به علاوه آنچه شما آن را «هودج» عروس می‌نامید در زمان حیات خود او ساخته شده و به آن حضرت نشان داده‌ام و خود فرمودند که مانند آن را بسازم.^۱ ابوبکر گفت: آنچه به تو امر کرده انجام بده. سپس برگشت.

سپس «شیخین» یعنی ابوبکر و عمر به سراغ امیرمؤمنان رضی الله عنه رفتند تا به

۱. منظور آنان از «هودج» همان تابوتی بود که اسماء پیشنهاد آن را به حضرت زهرا رضی الله عنها دادند و حضرت

آن حضرت تسلیت بگویند. گفتند: (یا ابا الحسن) مبادا در نماز خواندن بر جنازه‌ی دختر رسول خدا ﷺ بر ما سبقت بگیری. امیرمؤمنان علیه السلام پاسخ آن دو را ندادند، عمر به ابوبکر گفت: علی از شدت اندوه جوابمان را نمی‌دهد.

مراسم تغسیل و تکفین

مقداری از شب گذشته بود، سروصدا خوابیده بود، حضرت علی علیه السلام آن بدن نحیف را که مصیبت‌های فراوان چونان هلالش کرده و ذوبش نموده بود، روی دست گرفت تا مراسم اسلامی را در مورد حضرتش به جای آورد. بدن مبارکش را روی محلّ غسل قرار داد و همانگونه که حضرت صدیقه فرموده بودند لباس را از تن آن حضرت بیرون نیاورد، در این مراسم «اسماء بنت عمیس» همان بانوی با وفای پاک‌دل که در ابراز علاقه و محبت نسبت به اهل‌بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وفادار و با استقامت مانده بود نیز شرکت داشت. او آب به دست مولا علی علیه السلام می‌داد تا حضرت فاطمه علیها السلام را بشوید ولی امام خود تنها به غسل دادن آن بدن مطهر اقدام فرمود و کسی از زنان را بر این کار وادار نساخت به دو دلیل؛

۱. برای عمل به وصیت حضرت زهرا علیها السلام که فرموده بودند: تو خودت این کار را انجام بده.

۲. اثبات عصمت و طهارت آن بانوی مطهر و پاک، زیرا یکی از جهات غسل دادن میت برای آن است که او را پاک گردانند. در مورد معصومین علیهم السلام مسلماً سزاوار و جایز نیست که دست‌های ناپاک، بدن پاک آنان را مسح کند و در

این موارد برعهده معصوم زنده است که کار غسل دادن بدن معصوم از دنیا رفته را انجام دهد همانطوری که امام صادق علیه السلام فرمودند: صدیقه را جز صدیق نمی تواند غسل دهد.

مراسم غسل و تکفین آن حضرت به پایان رسید، زمان نماز خواندن بر پیکر مطهر و دفن آن حضرت رسید. در این مراسم افرادی احضار شدند که مقرر بود در تشییع جنازه شرکت داشته باشند، کسانی که به فاطمه زهرا علیها السلام ظلم نکرده و در برابر حوادث تأثرآور زندگی کوتاه آن حضرت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساکت ننشسته بودند و موضع شان موضع تماشاگرانی نبود که حوادث هیچ گونه تأثیری در آن ها نمی گزارد.

در این مراسم، سلمان فارسی، عمّار یاسر، ابوذر غفاری، مقداد، حذیفه، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، عقیل، زبیر، بریده و عدّه‌ای از بنی هاشم حاضر شدند و بدن مطهر حضرت فاطمه علیها السلام را تشییع کردند ولی دیگران یعنی همان هائی که در مسجد سخنرانی حضرت را شنیدند و ترتیب اثر ندادند در تشییع حضور نداشتند چون خود آن حضرت این چنین وصیت فرموده بودند و سپس بدن مطهر را به سوی قبر نامعلومی که هنوز پس از گذشتن چندین سال مشخص نشده، بر روی دوش بردند، یا در خانه‌ی خود حضرت یا بین محراب و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا در قبرستان بقیع، اگر هم در قبرستان بقیع هم بوده چند صورت قبر درست کردند تا در بین آن ها قبر آن حضرت معلوم نباشد و این خود یکی از رمزهای مظلومیت آن حضرت بوده است.

بدن را به خاک سپردند و آنگاه که حضرت مولی دست مبارکش را از خاک قبر تکان داد گوئی تمام حزن و اندوه‌های عالم بر قلبش هجوم آورد و کسی را نمی یافت تا درد دل کند جز شخص پیامبر ﷺ، بنابراین بدینگونه با پیامبر درد دل کرد؛ ای رسول خدا، از من بر تو درود باد، سلام بر تو از طرف دخترت و زیارت‌کننده‌ات، آن کس که در بقعه‌ی شما در خاک آرמיד و خداوند زود رسیدن او را نزد تو برگزیده است، ای رسول خدا، شکیبائی من از فراق برگزیده‌ات گم شد و خودداری‌ام در دوری سرور زنان جهان از بین رفت، جز اینکه من پیروی از تو که در مصیبت‌ها گریه می‌کردی گریه می‌کنم، ولی با توجه به تأثری که من در فقدان شما داشتم در این مصیبت جای تسلیت و خویشنداری‌ام وجود دارد، چون من سر شما را در لحد آرامگاه نهادم، بعد از آنکه روح مقدّست به میان گلو و سینه‌ی من ریخت، به دست خود چشمانت را بستم و انجام مراسم غسل و کفن و دفن شما را عهده‌دار بودم، آری این گفته‌ی خدا را پذیرفته‌ام که می‌فرماید: ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ پس امانت، پس گرفته شد، زهرا از دست ستم ربوده شد و آسمان سبز و زمین تیره چه زشت جلوه می‌کند، ای رسول خدا، اندوهم همیشگی است، شیم نیز در بی‌خوابی می‌گذرد و غمی پیوسته در دلم خانه کرده است تا خداوند سرایی که در آن اقامت داری برایم برگزیند، غصّه‌ای دارم که دل را خون

می‌کند، اندوهی که به جوشش آمده است، چه زود میان ما جدایی انداخت، از این فراق به خدا شکایت می‌کنم.

به زودی دخترت برایت خبر خواهد آورد که امّت تو علیه من با هم متحد شد و در ضایع کردن حقّ او نیز با هم یکدست شدند، سرگذشت او را از او بپرسید و گزارش را از او بخواهید، چه بسیار درد دل‌هایی داشت که چون آتش در سینه‌اش می‌جوشید و در دنیا راهی برای گفتن آن نیافت، به زودی خواهد گفت و خدا داوری خواهد کرد که او بهترین داورهاست.

ای رسول خدا، سلام بر هر دوی شما باد، سلام وداع‌کننده‌ای که نه دل‌تنگ است و نه خشمگین، اگر از اینجا برگردم از روی دل‌تنگی نیست و اگر بمانم نه از بدگمانی است به آنچه که خدا به صابران وعده فرموده است.

وای، وای، باز هم بردباری مبارک‌تر و پسندیده‌تر است اگر بیم چیرگی دشمنان بر ما نبود، در کنار قبر تو ای فاطمه اقامت می‌کردم و درنگ در نزد تو را مانند معتکفان برمی‌گزیدم و مانند مادر داغ‌دیده بر این مصیبت بزرگ می‌گریستم. ای پیامبر، دخترت در برابر نگاه خداوند مخفیانه به خاک سپرده شد و زورگویانه حقّش را ضایع کردند، علناً او را از ارثش بازداشتند با اینکه فاصله‌ای بین رحلت شما و آن واقعه نبود هنوز یاد شما کهنه نگردیده است، پس ای رسول خدا، من فقط به خدا شکایت می‌کنم، بهترین دل‌داری از شماست، پس درود خدا بر فاطمه علیها السلام و بر شما و برکات خداوند بر شما باد.

